

رسالة الولاية

سفر نامہ سلوک



حضرت آية الله علامه سيد محمد حسين طباطبائي

رحمۃ اللہ علیہ

مدرسۂ عالیہ طباطبائی

قم

۱۳۰۴

مقدمہ:

استاذ شیعہ علی طباطبائی

مدرسۂ عالیہ طباطبائی

قم

۱۳۰۴

۱۳۰۴

۱۳۰۴

۱۳۰۴

سروش‌شناسه	: طباطبائی، محمد حسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰.
عنوان قواردا دی	: رساله الولایه. فارسی - عربی.
عنوان و نام پدیدآور	: سفرنامه سلوک / محمد حسین طباطبائی با مقدمه و ترجمه علی طباطبائی.
مشخصات نشر	: قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۳۲ ص.
شابک	: 978-600-145-000-6
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: عرفان.
شناسه افزوده	: طباطبائی، علی، ۱۳۴۵، مترجم.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۵۰۴۱ ط ۲ / ۲۸۶ BP
رده‌بندی دیوپی	: ۲۹۷/۸۳
شماره کتابخانه ملی	: ۱۹۵۷۱۸۱



سفرنامه سلوک

علامه سید محمد حسین طباطبائی

محقق: سید علی طباطبائی

مطبوعات دینی

اول / ۱۳۸۹

رقعی / ۲۳۲

قدس / ۳۰۰۰

قیمت / ۳۲۰۰ تومان

شابک / ۶ - ۱۴۵ - ۰۰۰ - ۹۷۸ - ۶۰۰

ISBN / 978 - 600 - 145 - 000 - 6

قم / خیابان ارم، شماره ۲۸۵

تلفن: ۷۷۴۹۳۶۱ - ۷۷۴۲۸۴۷

دورنگار: ۷۷۴۹۳۶۲ / انبار: ۷۷۳۵۹۳۱

WWW.Matboodatdini.ir

فهرست

مقدمه.....	۷
مراتب ولایت.....	۸
حال سالک بعد از تحقق ولایت.....	۹
فناى افعالى.....	۱۲
فناى صفاتى.....	۱۳
فناى ذاتى.....	۱۴
انسان داراى دو قوه یش و کنش.....	۱۶
گذر از اعتباریات.....	۱۷
درجات عوالم هستى.....	۱۹
اهمیت معرفت نفس در نیل به مقام ولایت.....	۲۱
محور اصلی معرفت نفس.....	۲۳
سالکان راه خدا.....	۲۴
مجدوب محض.....	۲۴
سالک محض.....	۲۵
مجدوب سالک.....	۲۵
سالک مجذوب.....	۲۵
متن و ترجمه رساله الولاية.....	۲۷

۳۰	فصل اوّل (متن).....
۳۹	ظواهر و صور شرایع حقّه دارای اسرار و حقایق است.....
۴۱	شواهدی از کتاب و سنت بر مطالب فصل اوّل.....

۷

۴۹	فصل دوم (متن).....
۵۹	واقعیت نظام عالم از چه سنخی است.....
۶۵	شواهدی از کتاب و سنت بر مطالب فصل دوم.....
۶۵	مردم از نظر درجات سه گروه‌اند.....

۷۱	فصل سوم (متن).....
۸۱	آیا وصل به مقام ولایت و یزّه انبیاست؟.....
۸۲	متمم بحث.....

۹۳	فصل چهارم (متن).....
۱۲۵	طریق وصول به این سعادت و کمال چیست؟.....
۱۲۹	تتمه بحث.....

۱۶۵	فصل پنجم (متن).....
۱۸۳	پیرامون آنچه که انسان با کمال خویش به آن نائل می‌گردد.....
۱۸۴	متمم بحث.....

بسم الله الرحمن الرحيم و آياه نستعين

حمد ازلی و ستایش سرمدی خدای را سزااست که ولایت فقط از آن اوست؛ چه این که آغاز همه از اوست و انجام همه بدوست، بلکه خود، همه اوست. تحیت ابدی پیامبران الهی به ویژه حضرت ختمی نبوت را رواست که راهنمایان مصیر ولایت و هادیان کوی خلافت‌اند. و درود بی‌کران اهل بیت عصمت و طهارت را بجاست که ظهور ولایت الهی و تجلی نبوت نبوی را به کمال و تمام رسانده‌اند، به ویژه حضرت ختمی ولایت: بقیه الله (ارواح من سواه فداه) که آخرین ذخیره الهی است تا زمان و زمین را به زایحه دل‌انگیز ولایت معطر نماید.

اما بعد، راقم این سطور، کمترین خوشه چین خرمن اقبال اساتید ربانی، سید علی طباطبائی گوید: در پیرامون مبحث عرفانی ولایت، اموری مطرح است که به حول و قوه الهی در این مقدمه تبیین می‌گردد، امید است مورد پسند ارباب بینش و اصحاب دانش قرار گرفته و مستعدین را مأدبه‌ای با فائده و مائده‌ای با عائده باشد، و نگارنده را اثری پایدار به یادگار بماند.

یکم: ولایت مشتق از ولی است و در عرفان عبارت از قیام عبد است به حق، در مقام فنای از نفس خود و آن بر دو قسم است: ولایت عامه که مشترک است میان تمام مؤمنان و ولایت خاصه که مخصوص به واصلان از ارباب سلوک می‌باشد که عبارت از فنای عبد است در حق و بقای اوست به حق. یعنی ولی کسی است که فانی از حال خود و باقی در مشاهده حق تعالی باشد.

بر این اساس اولیاء الله معدن اسرار حق‌اند و مطلع بر غیب مکنونند و آنها را ترسی نباشد ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱، چه این که اساس طریقت و معرفت، ولایت است، ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ﴾^۲، خدای سبحان را دوستانه است که آنها را به دوستی و ولایت خود مخصوص گردانیده و آنها و الیان ملک اویند.

ولایت به یک لحاظ دیگر بر چهار قسم است: ۱. ولایت عظمی و آن ولایت لاهوتی است که مخصوص خاتم انبیاء علیه السلام است، ۲. ولایت کبری و آن ولایت جبروتی است که از آن سایر انبیاست، ۳. ولایت وسطی و آن ولایت ملکوتی است که مخصوص اولیاست، ۴. ولایت صغری و آن ناسوتی است که از آن مؤمنان و عارفان است.

باید به این نکته توجه کرد که حقیقت ختمی علیه السلام نظیر یک منظومه شمسی است که سیزده ذات قدسی بر حول شمس حقیقت ختمی علیه السلام در طواف‌اند و از نور وجود او استضاء می‌کنند و آن حقیقت واسطه فیوضات نوری این ذوات قدسی است. لذا ذوات معصومین علیهم السلام یک حقیقت محسوب می‌شوند و در ولایت عظمی سهیم‌اند.

دوم: ولایت دارای مراتبی است بمقول به تشکیک و دارای مراتب و مظاهر متعدد می‌باشد که برخی از مراتب آن اوسع و اتم از مراتب دیگر است. باطن ذات ولایت، کنز مخفی است و به حسب ظهور، دارای مظاهر متعدد است که آن مظاهر متصف به شدت و ضعف و کمال و نقص‌اند.

ولایت به اعتبار آن که صفتی از صفات الهیه است، مطلق است و به اعتبار استناد به انبیا و اولیا مقید می‌شود، و چون هر مطلق ساری در مقید و مقوم

۱. سوره یونس (۱۰)، آیه ۶۲.

۲. سوره کهف (۱۸)، آیه ۴۴.

مقید است، و هر مقیدی متقوم به مطلق است، زیرا مقید همان تنزل مطلق است که از تجلی و ظهور، معروض قیود و اضافات و حدود گردیده است. لذا ولایت انبیا و اولیا از فروع و شعب ولایت مطلقه است.

ولایت به اعتبار آن که شامل جمیع اهل ایمان می شود، عام است، زیرا هر کس که ایمان آورده باشد و عمل صالح از او سر زند، به مقتضای «**اللَّهُ وَلِيُّ** **الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**»^۱، مصداق مفهوم کلی ولایت است، و به اعتبار اختصاص به اهل سلوک و شهود، ولایت خاصه است؛ که انسان های پالیک ساعی به اعتبار فنای در حق تعالی و بقای به وجود حق مطلق به حسب علم و شهود و حال به این مقام می رسند. پس ولی کسی را گویند که فانی در حق و باقی به رب مطلق باشد و از مقام فنا به مقام بقا رسیده و جهات بشری و صفات امکانی او در جهت وجود ربانی فانی گشته و صفات بشری او مبدل به صفات الهی گردیده باشد.

هر جمیلی که بدیدیم بدو یار شدیم

هر جمالی که شنیدیم، گرفتار شدیم

کبریای حرم حسن تو، چون روی نمود

چار تکبیر زدیم، از همه بیزار شدیم

من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه هست

سوم: انسان سالک کوی ولایت، قبل از اتصاف به مقام ولایت و فنای در

احدیت و بقای به هستی مطلق و اضمحلال جهات امکانی و خلقی، مبدأ افعال و صفات خود است. ولی بعد از خلع لباس امکانی و تعینات خلقی و نیل به مقام

ولایت حق سبحانه و تعالی مبدأ افعال اوست، زیرا از نهایت قرب به حق و اتحاد با سلطان وجود، افعال او به حق مستند می‌گردد، حدودی که مانع از استناد افعال او به حق تعالی باشد، در مقام فنای در توحید برداشته می‌شود و حق در او متجلی می‌گردد، یعنی مشمول تجلی خاص حق تعالی واقع خواهد شد و انعدام وجود مجازی او منشأ رفع نقایص از فعل او می‌شود، به همین جهت حضرت ولی‌الله اعظم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْرٍ وَ قَذَفْتُ بِهَا أَرْبَعِينَ ذِرَاعًا لَمْ يَحْسَ بِهٖ اَعْضَائِي بِقُوَّةِ جَسَدِيَّةٍ وَلَا حَرَكَةٍ غَذَائِيَّةٍ وَلَكِنِّي أُيَدْتُ بِقُوَّةِ مَلَكُوتِيَّةٍ وَ نَفْسٍ بِنُورٍ رَبِّهَا مَضِيَّةٌ»^۱: به خدا قسم، من در قلعه خیر را از جا کندم و به چهل ذراع پرت کردم و به عقب انداختم، در حالی که حتی دست و اعضای بدنم آن را لمس نکرد، این کار با توانایی بدنی و نیروی غذایی نبوده است، بلکه من مؤید به قوه ملکوتیم و جان من با تأیید الهی و مظهریت اسم اعظم این قدرت را پیدا کرده است.

چه این که لسان این مقام است: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۲ و «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ»^۳.

سالک بعد از تحقق به این مقام و ازاله اغیار از قلب خود، و فنای در حق سبحانه و تعالی، حقیقت محدوده او به حقیقت لایتناهی، منقلب می‌گردد و عالم را به چشم دیگر می‌بیند. این مرتبه از توجه تام به حق تعالی و پشت سر گذاشتن غیر حق و انغمار در تقوا و تقویت جهت حقی وقتی حاصل شد، کم کم صفات و افعال خدایی از مشکات وجود او ظاهر می‌شود.

۱. بشارة المصطفی (ص) لشعبة المرتضى (ع): ص ۲۹۴.

۲. سورة انفال (۸)، آیه ۱۷. ۳. سورة فتح (۴۸)، آیه ۱۰.

چهارم: عرفان عملی در واقع همان بیان مسیر سلوک عارف به سوی توحید محض است، و چون سید الحکما و جمال العارفین، حضرت آیت الحق علامه سید محمد حسین طباطبایی (قدس الله نفسه الزکیه) سالک ساعی این طریقت و راهی این راه بود، توانست برای سلوک خویش سفرنامه‌ای بنویسد که همین «رسالة الولاية» است. این اثر قیّم بیانگر سیر یک عارف واصل از «خلق» تا «حق» است و تا کسی این مسافت را خود طی نکرده باشد و از نزدیک با مسائل آن روبه‌رو نشده باشد، توان بیان آن را ندارد. لذا این بزرگ آیت ربّانی از جمله محدود سالکانی بود که توانست به مقداری که این راه را طی کرده بود، آن را برای دیگر راهیان کوی ولایت بازگو کند.

بر همین اساس ایشان در این رساله یادآور شده‌اند: «و هذا البرهان من مواهب الله سبحانه المختصة بهذه الرسالة والحمد لله»، یعنی این برهانی که در زمینه ولایت ذکر کرده‌ایم از مواهب الهی است که فقط در این رساله آمده است و در دیگر نوشتارها نیست.

به نظر شریف ایشان، نیل به حقایق جهان هستی، زمینه ساز دسترسی انسان سالک به سر منزل مقصود عرفان عملی و توحید تام است، و زاء ولایت با شناخت نفس شروع می‌شود و با فناء انسان در وجود سرمدی حقیقت هستی استمرار می‌یابد. در واقع این دو امر معنای ولایت را تشکیل می‌دهند، زیرا معنای ولایت آن است که انسان به جایی برسد که عالم و آدم را تنها تحت تدبیر خدای سبحان ببیند.

پنجم: مرحوم علامه طباطبایی این بزرگ آیت علّیین، در جهت نیل به مقام ولایت که راه وصول به کمال مطلق است، برای معرفت نفس نقشی مهم و سهم تعیین کننده قائل می‌باشند، به نظر ایشان کسی که خود را شناسد، راهی به

سوی کمال و توحید تام ندارد، زیرا ثمره اصلی شناخت نفس ناطقه انسانی، پی بردن به فقر ذاتی است. انسان در پرتو معرفت نفس به این حقیقت پی می برد که فقر، ذاتی اوست. ایشان با استمداد از این مبنا که ممکن نیست انسان حقیقت وجودی خویش را بدون مشاهده قیّم و قیوم او مشاهده کند، می فرماید: اگر کسی نفس خود را مشاهده کرد، حتماً خدای سبحان را مشاهده خواهد نمود و این بهترین راه برای ولایت و نیل به شهود جمال و جلال حق است.

در شرح این نکته دقیق عرفانی، استاد عظیم الشان ما در معارف توحیدی، حکیم متعالی، فقیه صمدانی، عارف ربّانی، حضرت آیت الله جوادی آملی دامت برکاته بیانی عرشی افاده نموده اند که نقل آن برای راهیان کوی ولایت مغتنم خواهد بود:

«وقتی انسان به مدد منظر توحیدی، فقر خویش را مشاهده کرد، برای مشاهده و شهود حق باید مراحل را طی کند که در هر یک از این مراحل، بخشی از دیواره های استقلال او فرو می ریزد و نمودی از تجلیات خدا برای وی آشکار می گردد.

۱. فنای انفعالی: وقتی انسان، ذات خود را فقر محض و ربط صرف دید که فانی در هستی مطلق است، به طوری که این ربط محض هم دیده نشد، افعال کمالی خود را فانی در فعل فاعل مستقل می بیند که خدای سبحان است و برایش مبرهن می شود که دیگر موجودات نیز هیچ یک در هستی استقلال ندارند و چون استقلال ندارند، فعل کمالی آنها در فعل خدای سبحان فانی است.

قهر آکارهای قبیح، معاصی، شرور، گناهان و نظایر آن، چون ریشه در نقص و فقدان دارد از خود انسان که فقیر محض است، بالا نمی رود و مبدأ ذاتی نمی خواهد و وقتی مبدأ ذاتی نخواست، استنادی هم به خداوند ندارد و به ذات

اقدس الهی منتهی نخواهد شد، اما کارهای وجودی و کمالی و خیر، منحصرأ مخصوص خدای سبحان است. هر کار خیری که از هر فاعلی نشئت می‌گیرد، آن فعل، فانی در فعل خدای سبحان است و این اساس «توحید افعالی» است. توحید افعالی یعنی انسان موحد به جایی برسد که تمام کارهای خیر را که از هر فاعلی نشئت می‌گیرد، فانی در فعل خدای سبحان ببیند.

انسان وقتی به مقام توحید افعالی رسید، عالم را زیر پوشش ربوبیت رب العالمین می‌بیند؛ خود او و افعال، کمالی او مهره‌هایی از افعال و اوصاف فعلی خدای سبحان به‌شمار می‌روند و دیگر موجودات را هم این چنین مشاهده می‌کند و قهرأ وقتی فعل کمالی خود و دیگر فاعلان را فانی در فعل خدای سبحان دید، نه به خود متکی می‌شود نه به دیگران. این انسان از مرحله اعتماد به نفس و نظایر آن می‌رهد و به اعتماد به خدا می‌رسد.

۲. فنای صفاتی: انسان سالک، وقتی از توحید افعالی موسوم به «فناى افعالی» گذشت، به توحید صفاتی می‌رسد که «فناى صفاتی» نام دارد. انسان تا اوصاف خود و دیگران را در اوصاف خدای سبحان فانی نبیند، موحد راستین نیست. زیرا اگر خدا دارای اوصاف کمالی و آن اوصاف نامحدود است، در کنار صفت نامحدود خدا، صفت دیگر نمی‌گنجد، گرچه محدود باشد. اگر خدا دارای علم نامحدود است، دیگر نمی‌توان گفت که در کنار علم نامحدود خدا، علم محدود دیگران هم وجود دارد.

این مطلب که علم خدا نامحدود و مستقل است و علم محدود و وابسته دیگران جدای از علم خدا موجود است، از منظر کمال توحیدی درست نیست؛ چون اگر در برابر علم نامحدود خدا واقعاً علمی باشد، لازمه‌اش محدود بودن علم خداست. زیرا اگر علمی نامحدود شد جایی برای علم دیگر باقی نمی‌گذارد. و

مرزی ندارد که بگوییم تا این حد علم خداست و این حد علم خلق خدا. وقتی سالک موحد، صفات خدا را نامحدود دید، همه صفات کمالی را نیز در صفات خدا فانی می‌بیند، این همان فنای صفاتی است. پس انسان وقتی در مرحله صفت موحد می‌شود که تمام اوصاف را فانی در صفات کمالی خدای سبحان ببیند.

۳. فنای ذاتی: انسانی که به دو مرحله پیشین نایل آید، در حقیقت به باطن عالم و دین دست می‌یابد و از آن باطن هم باطن و عمق دیگری برای او مشهود و روشن می‌شود که همان «فناي ذاتی» است. در این مقام، انسان برای هیچ ذاتی استقلال و هستی جدا قائل نمی‌شود و همه ذوات و وجودات را فانی در آن هستی محض و ذات صرف می‌داند، زیرا اگر هستی خدای سبحان نامحدود است، دیگر در قبال هستی نامحدود، هستی‌های دیگر فرض صحیح ندارد، همان طور که دو نامحدود فرض ندارد، یک نامحدود و یک محدود هم فرض ندارد. زیرا یک امر نامحدود جایی برای محدود باقی نمی‌گذارد. پس دارنده این دیدگاه هستی‌ها را فانی در هستی خدای سبحان می‌بیند، نظیر «صُور مرآتِی» که هست بالذات را نشان می‌دهد، بدین ترتیب سراسر عالم، آیات مرآتِی خدا می‌شود.

از بهترین تعبیرهای مکرر استاد علامه طباطبائی رحمته الله علیه این بود که از قرآن کریم به خوبی استفاده می‌شود که سراسر جهان امکان، آیت خدای سبحان است. در قوس نزول، عالم عقول، نفوس و طبیعت و در قوس صعود، عالم طبیعت، مثال و عقل، همه و همه آیت خداست، یعنی چیزی برای جهان، جز آیت بودن برای خدا نیست.

آیت، بدان لحاظ که نشانه است، تنها غیر را نشان می‌دهد و از خود نشانی ندارد، جهان قطعاً بی‌نشان است تا بتواند نشانه آن بی‌نشان دیگر باشد.

ششم: هیچ نعمتی بهتر از ولایت نیست که انسان به جایی برسد که تحت ولایت خدای سبحان باشد، انسانی که از خود استقلال و اختیار و اراده نشان می‌دهد، هرگز تحت ولایت خدا نخواهد بود. وقتی انسان به مقام ولایت می‌رسد و از اولیای خاص الهی به شمار می‌آید که از خود اراده و استقلالی نشان ندهد و این متفرع است بر این که خود را نبیند و اوصاف و افعال خود را نیز نبیند، نه به خود متکی باشد و نه به غیر خدای متعال، آن گاه است که می‌تواند بگوید: **إِنِّي وَلِيُّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ**^۱.

این ولایت که انسان در تحت تدبیر خدای سبحان باشد و ذات و صفت و فعل او را خدا تدبیر کند، مخصوص انبیای الهی نیست، نبوت و رسالت است که امری اختصاصی است، اما ولایت امری است عام، در ولایت به چهره انسان‌ها برای ابد گشوده است، چه این که مشاهده اسرار عالم مخصوص انبیا نیست، بلکه دیگران هم می‌توانند ببینند، با این تفاوت که آنها سریع‌تر و بیشتر و روشن‌تر می‌بینند و شاگردان آنها کمتر، ولی این چنین نیست که پی بردن به اسرار غیب منحصرأ مخصوص انبیا باشد و دیگران راه نداشته باشند.

هفتم: از آنجا که حکیم ربانی حضرت علامه طباطبایی رحمته الله علیه هم خود نفسی مقدس و مستعد و شایق و عاشق و لایق داشت، و هم در محضر مبارک و پرفیض اساتید بزرگی که در زمره اوتاد و ابدال بودند مستفیض گشته بود، لذا هم در عرفان علمی و هم در عرفان عملی به کمال و فعلیت رسیده بود. و نیز از آنجا که عرفان عملی وابسته به راه افتادن و نحوه چشیدن و گرفتن و یافتن و رسیدن هر نفس مستعد به کمال مطلوب خود است، آدم بسیار ورزیده و پخته می‌خواهد تا معارف و اسرار یافته‌اش را به قلم و بیان درآورد. علامه طباطبایی رحمته الله علیه از جمله

اوحدی از بزرگانی بود که به برکت پیمودن گردنه‌های علمی و عملی و طی کردن منازل و مراحل سلوک عرفانی و نیز طی نمودن وادی‌های سهمگین طریقت، توانست عرفان را به صورت برهان پیاده کند، که این اثر ارزشمند «رسالة الولاية» حجتی باهر در این امر است.

در این باره نقل کلمه‌ای پرفایده از استاد عظیم الشأن ما در معارف الهیه، ابوالفضائل، حکیم متاله، عارف مستقیم، جمال السالکین حضرت آیت الحق علامه حسن زاده آملی دامت برکاته، نفوس مستعدّه را مائده‌ای با عائده به نظر می‌رسد:

«انسان، دارای دو قوه بینش و کنش است که به نام دو قوه علامه و عمّاله، و یا عقل نظری و عقل عملی نیز نامیده می‌شوند. این دو قوه برای سیمرغ جان انسان مانند دو بال‌اند، این دو بال باید از قوه به فعلیت برسند.

تمام شئون زندگی ما و همه اطوار و احوال ادوار اجتماعی ما، مُعدّات و مقدمات برای رسیدن به این فعلیت‌اند. اگر کسی این حقیقت را فراموش کند مثل این است که مسافر مقصد و هدفش را از دست داده و از آن غافل باشد، که اگر از او سؤال شود به کجا می‌روی در جواب متحیر می‌ماند، ما هم مسافریم و مقصدی در پیش داریم که به فعلیت رسیدن گوهر ذات ماست و در حقیقت آن‌گاه انسان به فعلیت می‌رسد که به لقاء الله تعالی نائل آید و این لقاء درجات و مراتب است.

حضرت استاد علامه طباطبایی در عرفان عملی سهم بسزایی داشت. مراقباتش عجیب بود، به طور دقیق کشیک نفس می‌کشید و به شایستگی مواظب احوال و اوقات و اوضاع خود بود. هر چه مراقبت بیشتر و بهتر باشد، و کشیک نفس کشیدن قوی‌تر باشد، افکار و تعقّلات و مکاشفات و تمثّلات و رویاهای او و بالجملة، مطلق ادراکات او صافی‌تر و به واقع نزدیکتر است، تا به

حدّی که نفس از جهت طهارت حقیقی ذاتی که تحصیل کرده است، متن واقع و عین آن را می‌یابد.

حقاً حضرت استاد علامه طباطبائی رضوان الله علیه، در نعمت مراقبت و ادب مع الله حظّ وافر بلکه اوفر داشت. وجودی که تمام شئون زندگی او و همه آثار قلمی او از مختصرترین آنها تا تفسیر، قویم و عظیم «المیزان» و جمیع احوال و اطوار محافل درس و بحث و مجالس تأدیب و تعلیم او خیر و برکت و عقل و فکر و شور و عشق بود.

هشتم: رساله الولاية که در موضوع ولایت الله تعالی است، همان ولایتی که کمال حقیقی انسان و غرض نهایی شرایع حقیقه الهی است، از مهم ترین اثر عرفانی حضرت علامه طباطبائی رضوان الله علیه می‌باشد. این رساله شریف و نورانی که در پنج فصل تدوین یافته است، مشتمل بر مباحث و معارف عرفانی فراوان است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

الف: گذر از اعتبارات، ایشان برای این که اثبات کند که ظواهر و صور شرایع الهی دارای اسرار و حقایق است، ابتدا موجودات را به دو قسم حقیقی و اعتباری تقسیم نموده و سپس هر امر اعتباری را قائم به حقیقتی می‌داند که در تحت اشراق اوست.

در این باره استاد عظیم الشان و حکیم متعالی در کتاب «شمس الوحی تبریزی» پیرامون این مبحث، کلامی بلند افاضه نموده است:

«قرآن کریم جهان ماده و عالم دنیا را عالم اعتبار می‌داند و وقتی از دنیا بدان جهت که دنیاست سخن می‌گوید، می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱، یعنی مردم دنیا زده ظاهر دنیا را

می‌بینند و از آخرت غافل‌اند. این تعبیر نشان می‌دهد که آخرت، باطن دنیاست؛ از این رو در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: از افرادِ ظاهر بین که از درون غافل‌اند، اعراض کن: ﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۖ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^۱: ای پیامبر، از کسانی که ظاهر دنیا را می‌بینند ولی از آخرت غافل‌اند، دوری کن. اینها به بلوغ علمی نرسیده‌اند. چون هر ظاهری باطنی دارد و کسی که به بلوغ علمی رسیده باشد، باید نخست این مطلب را بداند و بین ظاهر و باطن تمایز قائل شود. سپس به ظاهر هر حرف بسنده نکند، بلکه باطن را هدف برتر بداند و از مسیر ظاهر به باطن برسد.

تمایز بین ظاهر و باطن و رجوع ظاهر به باطن دربارهٔ انسان نیز صادق است، آخرت محل ظهور حقیقت انسان و باطن اوست. این حقایق پس از مرگ ظهور می‌کند و هیچ چیز پنهان نمی‌ماند: ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾^۲، در آن روز به پیشگاه خدا عرضه خواهید شد و هیچ امری از نهان شما پنهان نخواهد ماند. همهٔ پرده‌ها کنار خواهد رفت و سیرت‌ها آشکار می‌شود. این معنا با برهان عقلی و شواهد نقلی همراه است.

برای پی بردن به باطن، چاره‌ای جز انقطاع علاقه از دنیا نیست. انسانِ ظاهر زده، هرگز به باطن راه ندارد و خدای سبحان دنیا را فریب دانسته و باطن دنیا را آخرت معرفی کرده است. بر این اساس ولی خدا و عارف کسی است که درون بین باشد، دنیا و زیر بنای آن را به خوبی بنگرد و آخرت را هم در کنار دنیا ببیند و با لایه‌های درون و درجات آن از جهت شهود آشنا باشد و مراحل آن را در عمل طی کند و برای دیگران امام باشد و آنان را به دنبال خود ببرد و همهٔ این شئون را به برکت فیض خاص الهی اداره کند.

۱. سورة نجم (۵۳)، آیات ۲۹ و ۳۰. ۲. سورة حاقه (۶۹)، آیه ۱۸.

آنچه درباره ظاهر و باطن امور دنیوی بیان شد، می‌تواند بیانگر مراتب محتوای دین باشد، چون دین و مقررات و احکام آن، اموری اعتباری‌اند، لیکن از پشتوانه‌هایی تکوینی برخوردارند، یعنی این امور هر چند اعتباری‌اند اما به دلیل پشتوانه‌ها، انسان را به حقایق تکوینی و باطن امور مزبور می‌رسانند.

ب: درجات عوالم هستی، یکی از مباحث مهم در این رساله، تبیین درجات عوالم و احکام مخصوص به آنهاست، در این مبحث می‌فرماید: دانستیم که قوانین، قراردادهای و احکام اعتباری بر حقایق تکوینی تکیه دارند و انسان گرچه با این قوانین تعامل دارد، اما خود یک موجود تکوینی با اندیشه‌ها، انگیزه‌ها و خواسته‌های برخاسته از تکوین است و لذت و المی که انسان در جهان ماده فراهم می‌آورد، آمیخته با طبیعت و ماده است، نه رنج و دردش خالص و نه لذت و نشاطش ناب است. در این عالم رنج با سرور و بیماری با سلامت درهم آمیخته است. جهان طبیعت که نازل‌ترین درجات جهان هستی است، به عالم ما فوق خود به نام «عالم مثال» تکیه دارد که در آن گرچه ماده نیست ولی صورت، مقدار و برخی کیفیات دیگر مطرح است. در آن جا خلط و آمیختگی کمتر است و از این رو ظهور حق، بیشتر و پیدایش باطل، کمتر است. از این مرحله بالاتر، مرحله عقل و مجردات عقلی است که ماده، حجم و سایر کیفیات مثالی در آن عالم وجود ندارد. آن جا حق محض، نشاط صرف و حیات خالص است، انسان‌های کامل و اولیای الهی ضمن حضور در عالم طبیعت و عالم مثال، می‌توانند در حال حیات دنیوی به این مرحله عالی راه یابند.

بر این اساس نه لذت‌های ناب عقلی و بهجت و سرور آن بالذات‌های طبیعی قابل مقایسه است و نه رنج و الم و عذاب عقلی با دردهای دنیایی قابل قیاس است.

آن‌گاه می‌فرماید: انسان چون موجودی تکوینی است، تا در عالم طبیعت سیر می‌کند محدود است، اما وقتی به عالم مثال برسد، وسیع‌تر و آن‌گاه که به تجرد عقلی بار یابد کامل‌تر می‌شود، و چون نیل به درجات یاد شده برای انسان‌ها می‌سور است، معارف دین نیز دارای بطون متعدد است، به جهت این که دین برای پرورش همه طبقات و درجات انسان‌ها برنامه زندگی و تعالی دارد. ^۱

از این رو گروهی ابرارند و دسته‌ای مقرّبین، طایفه‌ای اصحاب شمال‌اند و گروهی اصحاب یمین. لذا انبیا و اولاد با تلاش و کوشش و عمل به دستورات متفاوت اسلام به لحاظ اشخاص می‌توانند راه کمال و ویژه خود را بیمایند.

در نتیجه آنان که با انقطاع از عالم طبیعت، به باطن آن راه می‌یابند، به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروهی در مقام علم و عمل انقطاع تام دارند که همان مقرّبان هستند، اینها توانستند در پر تور ریاضت‌ها و مجاهدت‌های علمی و عملی به عالی‌ترین مدارج و معارج انسانی دست یابند، پس از اینها گروهی هستند که در مقام علم و عمل متوسط‌اند، اینها در کلام الهی جزء «اصحاب یمین» هستند که به عمق باطن احکام و حکم راه نمی‌یابند، یعنی به باطن باطن راه ندارند، گرچه به باطن عالم راه دارند. گروه سوم کسانی‌اند که نمی‌توانند خود را به باطن دنیا برسانند و آن را ادراک کنند، بلکه فقط در ظاهر آن سیر می‌کنند: ظاهر دنیا هم که جز زرق و برق فریبا نیست. اینها اگر به دستورهای اعتباری دین عمل کنند، در حد استعداد خود به باطن دنیا راه می‌یابند، اما چون به این اعتباریات دینی اعتنا نمی‌کنند و حرمت نمی‌نهند، در ظاهر طبیعت که «متاع غرور» است می‌مانند و هرگز راهی به باطن نمی‌یابند، اینها همان اصحاب دنیا هستند که از آنان در منطق قرآن به اصحاب شمال یاد شده است که سهمی از علم به باطن دنیا ندارند.

ج: اهمیت معرفت نفس در نیل به مقام ولایت، از آن جا که مرحوم علامه طباطبایی همانند دیگر حضرات اهل معرفت، در تعالی و تکامل انسان برای معرفت نفس و شناخت گوهر انسانی نقش اساسی قائل اند و در این اثر گران قدر به آن تصریح نموده است، لذا پیرامون اهمیت معرفت نفس مطالبی ارائه می گردد:

انسان آگاه و بیدار، انسانی که خود را فراموش نکرده باشد و جنبه حیوانی بر او غالب نگشته باشد، همواره در اندیشه آشنایی با گوهر هستی شگفت خود است، وی در این اندیشه و تفکر است که من کیستم؟ آغاز و انجام من کجاست؟ پدید آورنده من کیست؟ کمال و سعادت من به چیست؟ راه نیل به معارج و مدارج انسانی من چیست؟ من کجایی ام و زندگی انسانی ام چیست؟ وطن اصلی و حقیقت من کجاست؟ نقش علم و عمل در ساختار زندگی من چیست؟ او پیوسته در آگاهی به حقیقت خویش کوشش می کند، معرفت نفس از هر شناختی برای او ارزنده تر، شایسته تر و بایسته تر است، زیرا اساس دینداری و رستگاری است.

از آن جا که معرفت نفس در سر نوشت و سعادت انسان نقش اساسی دارد و تا انسان خود را نشناسد و حیات انسانی را درک نکند، نمی تواند زندگی هدفمند داشته باشد و زندگی بدون هدف مردگی است و تحصیلات علوم بدون هدف دوام و حلاوت نخواهد داشت و اشتغال علمی بدون هدف متعالی و جهت مشخص ثمره ای جز سرگردانی و حیرت و حسرت ندارد، لذا تحصیل معرفت نفس از اساسی ترین تحصیلات خواهد بود.

پیام همه انبیای الهی به امت ها این بوده است که: کتاب نفس تان را مطالعه کنید، از خودتان سفر کنید و همه را در خودتان بیابید. از خود سفر کردن یعنی از طبیعت به سوی ماورای طبیعت هجرت کردن، از خواهش های نفسانی صرف

نظر نمودن و به خواسته‌های فطرت توجّه نمودن، با دو بال علم و عمل از مرحله عقل هیولایی به مرحله عقل بالفعل رسیدن و با عقل فعال اتحاد وجودی پیدا کردن، از ظواهر عبور نمودن و به باطن راه یافتن و ملکوت اشیاء را مشاهده کردن، از خاک و خاکیان دل کندن و به ملائکه و عقول و مرسلات آسمانی دل بستن. پس باید دانست که مبحث نفس ناطقه انسانی، قلب و قطب جمیع مباحث حکمی و محور تمام مسائل عقلی و نقلی و اساس همه خیرات و سعادات است. انباز قلّس حکیم می‌گوید: «تا انسان پاک و پاکیزه و مستولی بر بدنش نشده باشد، قادر بر معرفت نفس نیست». پس به نظر ایشان شرایط عرفان و شناخت نفس سه چیز است و منظور ایشان از پاک بودن، همان آراستگی ظاهر به دستورات شرع است و مراد از پاکیزه بودن آراستگی باطن به فضائل اخلاقی است و مقصود از مستولی شدن بر بدن، همان حاکمیت عقل بر هوای نفسانی و برتری فطرت بر طبیعت است.

بدترین عذابی که خدا با آن انسان‌های غافل را معذّب می‌کند این است که معرفت نفس را از یاد آنها می‌گیرد، دیگر خود را نمی‌شناسند و اگر کسی خود را نشناخت هرگز به اصلاح و تهذیب آن نمی‌پردازد، «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»^۱ لذا حکمای الهی در حکمت عتیق فرمودند: «مَنْ عَرَفَ ذَاتَهُ تَأَلَّهُ، فَمَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ فَقَدْ ظَلَمَ عَلَى نَفْسِهِ غَايَةَ الظُّلْمِ»^۲.

سقراط حکیم نیز می‌گوید: «آنچه برای ما مفید است آن است که بدانیم خود ما چه هستیم و برای چه آفریده شده‌ایم و سعادت ما در چیست؟ و کاری کنیم که

۱. سوره توبه (۹)، آیه ۶۷.

۲. جهت شرح و تفصیل این مباحث به کتاب تجلّی اعظم، مقاله «اهمیت معرفت نفس» از نگارنده مراجعه شود.

برای خود و دیگران فائده داشته باشیم.»

محور اصلی، معرفت نفس و شناخت انسان دو چیز است: ۱. هویت انسان چیست؟ ۲. جایگاه انسان در هندسه نظام آفرینش کجاست؟

محور اول: انسان موجودی است ابدی که ملک و ملکوت را به هم پیوند زده است، انسان یعنی پیوند ملک و ملکوت، انسان موجودی است که از بستر طبیعت بر می خیزد ولی طبیعی نمی ماند، نشو و نمای او مادی است، اما حشر و بقای او ملکوتی است، از دامن طبیعت بر می خیزد، ولی مسافر لقای حق است، در حدوث و پیدایش جسمانی و مادی و طبیعی است، اما در بقای و ابدیت همین موجود روحانی و ملکوتی می شود.

از آن جاکه انسان در این نشئه یک جهت و بُعد ملکی و بدنی دارد و یک جنبه و شخصیت ملکوتی و روحی، لذا شناخت ملک و ملکوت در معرفت انسان دخیل است. اگر کسی خواست انسان را بشناسد، هم باید عالم طبیعت و ناسوت را خوب بشناسد و هم باید عالم مفارقات و مجردات را خوب بشناسد، مراتب تجرد، احکام عالم مرسلات، هم در مقام اثبات مفارقات و هم شناخت مفارقات.

محور دوم: جایگاه انسان در جهان آفرینش و هندسه خلقت، مقام خلیفه الهی است، انسان باید در مسیر تکامل و ارتقای وجودی و طی مدارج و معارج انسانی به جایی برسد که بشود جانشین خدا در زمین. ابدیت، ولایت و خلافت فصل مقوم انسان است، یعنی بدون این اوصاف این موجود، انسان بالقوه و حیوان بالفعل است. انسان در مسیر فعلیت و انسانیت خویش سه درجه و مرتبه از اطوار وجودی را باید به فعلیت برساند: مرتبه اول: بُعد حیوانی است که این مرتبه با سیر طبیعی کامل می شود و حیوان بالفعل می گردد. ۱ مرتبه دوم: بُعد انسانی

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب انسان در حال شدن، از نگارنده مراجعه گردد.

است؛ این مرتبه که همان ترقی انسان از مرحله عقل هیولایی تا عقل بالفعل است، با کسب علوم و معارف کامل می‌شود. مرتبه سوم: سیر انسان به سوی مقام ولایت و خلافت الهی است، انسان در این مرتبه باید با دو جناح ملکوتی و لاهوتی خود از حسیض ناسوت به اوج عالم قدس پرواز کند.

مانع اصلی رسیدن انسان از قوه به فعلیت و از نقص به کمال، تعلقات به امور مادی است که مانع طیران او می‌گردد. در وادی ولایت الهی هر آنچه که رهن انسان در راه استکمال وجودی او می‌شود به «بُت» تعبیر می‌کنند، چنان که وجود مبارک کشف حقایق حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: «هر آنچه تو را از خدایت باز می‌دارد آن بُت تو است». چه این که نیت‌های پلید در این مسیر، انسان را آشفته می‌کند، حضور را از انسان می‌گیرد، انسان را از اعتدال و استقامت باز می‌دارد.

د: سالکان راه خدا، یکی از مباحث بسیار مهم در رساله الولاية پیرامون تبیین اوصاف چهار گروه از پویندگان راه خدا و سالکان کوی الهی است. توضیح این مبحث را از بیانات عرشی حضرت استاد حکیم در «شمس الوحی تبریزی» نقل می‌کنیم:

۱. مجذوب محض: این گروه مانند تشنه‌ای که راهی طولانی را می‌پیماید تا به سرچشمه زلال برسد و خود را سیراب سازد، در تمام مسیر سلوک، از جذبه الهی بهره‌مندند و همه مراحل آغاز، میانه و پایان راه را با همان جذبه می‌پیمایند. این دسته از شیفتگان، مسئله انس و تقرب خداوند را در مدرسه و از راه برهان و دلیل نیاموخته‌اند و علم حصولی را سایه و علم شهودی را شمس می‌دانند و بر این باورند که با طلوع شمس شهود، مجالی برای سایه علم حصولی نخواهد ماند و عشق را آفتاب و عقل را سایه می‌دانند.

بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد
۲. سالک محض: این گروه از جذبه محروم مانده و از آغاز تا پایان راه، به گفتن و نوشتن و صور ذهنیه و تفهیم و تفهم از راه کتاب و درس مشغول اند و به بحث و فحص های نوشتاری و گفتاری می پردازند، اگر هم چیزی را در کتاب و دفتر نیافتند، خود را نمی کاوند و از خود جوششی ندارند، ممکن است چندین بار کتابی را تدریس و عمری را در حوزه یا دانشگاه به تألیف و تدریس سپری کنند و به تحقیق و نگارش بپردازند و با گفتن و نوشتن و نشر، به تبلیغ و ارشاد مشغول باشند، اما مانند کسانی که از دور گلی را می بینند و تنها بوی ضعیفی از آن به مشامشان می رسد، سود و بهره چندان نصیبشان نمی شود. آنان گاه ممکن است در پایان عمرشان بر اثر برخی از بیماری ها همه اندوخته های علمی از یادشان برود: ﴿وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَى أَزْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا﴾^۱، و اگر هم توفیقی بیابند، تنها حدیث دوست را تکرار کنند:

آنها که خوانده ام همه از یاد من برفت

الّا حدیث دوست که تکرار می کنم

۳. مجذوب سالک: این گروه نخست بارقه ای الهی جان شان را روشن و مجذوبشان می کند و حالی به آنان دست می دهد و شوقی می یابند که دستمایه سلوکشان می شود، ولی دیری نمی پاید و از بین می رود و راه را با سلوک ادامه می دهند و پیمودن راه بر آنان بسی مشکل می نماید:

اَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدْر كَأْسًا وَنَاولها

که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکله

۴. سالک مجذوب: این گروه سالکانی هستند که نخست در مسیر سلوک قرار

می‌گیرند و با تأنی و دشواری، راه می‌پیمایند و در اثنای سیر و سلوک ناگهان بارقه عشق الهی نصیبشان می‌شود و جانیشان را روشن می‌کند و بقیه راه را با جذبه الهی می‌پیمایند.

مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه از این گروه بودند، چه این که اساتید عظیم الشان ایشان در عرفان نیز از سالکان مجذوب کوی ولایت بودند، همان طور که فرزندان محضر آن قدیس قدوسی، حضرات اساتید عالی مقام ما این چنین اند. امیدواریم خداوند سبحان عمر شریف آنان را با صحت و سلامت طولانی و اوج مقام روحی و ولایی شان را تا عالی ترین افق ممکن امتداد بخشد.

والحمد لله رب العالمین

۱۳۸۸/۹/۲۵